

# دکوراسیوی کانسپچوالیستی

چه شده است؟ باز کدام بهانه بار دیگر پایمان را به این وادی کشانده؟ آیا ساده‌انگاریها و اشتباهات گذشته را فراموش کرده‌ایم که به این سادگی سکان را به امواج سطحی‌نگری می‌سپاریم؟ آیا توانی که غرب پس می‌دهد نمی‌تواند بن بست این جدی نبودن‌ها و آسان گذاشتن‌ها را به ما هشدار دهد؟ نحوه برخورد موج گسترش یابنده هنر مفهومی در عرصه هنرهای تجسمی مان با این هنر بیشتر شبیه کار آن بابائیت که خود موزرا به جای هسته دور می‌ریخت و پوستش را می‌خورد و البته که در اینجا قصد ما طرفداری و یا دشمنی با کانسپچوالیسم نیست چون این جریان هم مانند دیگر جریانهای هنری نکات خوب و بد بسیار دارد که بماند برای بعد. اما حرف ما بر سر عملکرد ضعیفی است که موجبات بیماری هنرمان را فراهم آورده است. تظاهر به پیشتازی سالهاست که هنر پیشتازمان را به پستازی واداشته و این ادامه همان بلایی است که نسل گذشته را به بیراهه کشاند. متأسفانه همه توش و توان بسیاری از آنهایی که در این سالها داعیه هنرمند بودن را دارند در بالاترین سطح خود، محدود به تاریخ هنر و حفظ چند اسم و فهرست و تاریخ می‌شود. هنوز هم بسیاری هستند که پس از خواندن چهار تا کتاب تاریخ هنر، خود را عقل کل و نظریه پرداز می‌دانند و امان از وقتی که غنچه خلاقیتشان شکوفه می‌زند و فوران اندیشه‌های بکرشان غافلگیرمان می‌کند. آن وقت در لحظه‌ای تاریخی است که اگر دست به هر آشغالی (آرائی) بزنند از برکت وجود بیکرانیشان شاهکاری خلق می‌شود که فقط و فقط آیندگان استحقاق کشفش را دارند! واقعا که چه جذبه‌ای در این غافلگیری نهفته است! شاید یکی از بزرگترین ضعف‌های هنرهای تجسمی ما، ضعف تئوری و دانش تجسمی باشد. ما انکار هنوز یاد نگرفته‌ایم که تاریخ و خبر و گزارش را نمی‌شود به عنوان اندیشه جا زد. همین سطحی‌نگری سالهاست که به نام هویت فرهنگی ما را به سوی هنرهای توریست پسند کشانده و هنوز هم فکرمی‌کنیم که اگر یک اثر پست مدرنیستی را از عناصر و المانهای ایرانی انباشته کنیم شوق القمر کرده‌ایم و اثری با اصالت و صاحب هویت آفریده‌ایم. نسل گذشته تاوان این التقاط‌فرنگها و ایرانیزه کردن هنر وارداتی را در بیراهه‌های سرگردانیش و نسیم فراموشی سالهایی که هیچ رحم و مروتی را نصیب این گونه اشتباهات نمی‌کند به بدترین شکل پس داده است.

هنرمند آن سالها جانش را هزینه جستجوی بی‌فرجامی کرده بود که نتیجه‌ای جز نسیان و بیهودگی در بر نداشت و دریغ که هنوز هم بنا به سنت گذشته هنری را تبلیغ می‌کنیم که جز لایه‌ای تزینی هیچ چیز دیگری ندارد.

یک زمان با غلیظ کردن آرایش خورشید خانوم‌های بزک کرده و استفاده از طلسم و مهره و جعجعه و فرفره و

● بابک  
روشنی‌نژاد

دست برد به اسباب و اثاثیه مادرزگها و هزار و یک جور ادا و اطوار مضحك و عتیقه بازی و کلاژ عناصر ایرانی در کمپوزیسیون به سبک و سیاق مکتب پاریس مثلا ایرانی می شدیم و حالا که دیگر دستمان بازتر شده از هر آشغال و صدا و بو و مزه و تصویری که شکفتی و حیرت بیشتری نصیبمان کند به سان شعبده بازها معرکه گیری می کنیم و خرگوش غیب کرده و تریلی ظاهر می کنیم. و هنوز هم می انگاریم که اگر بو، بوی آبگوشت و ترشی لپته و یا صدا، صدای ناله جانگداز و خانه مان برانداز مؤلف با لهجه ای مجهول الهویه و یا موسیقی، موسیقی به اصطلاح سنتی بود، ایرانی تر است! و هنوز هم حرمت زبان و فرهنگ و خاطره قومی را نگه نمی داریم. و انگار خیلی مانده تا بفهمیم که هر چیزی جایی دارد. البته بیشتر از این ها، این بلا بر سر نگارگری آمده بود و سلیقه توریست پسند، بعضی از کارها روی کمال الدین بهزاد و رضا عباسی را از زور ایرانی بودن کم می کرد و چگونه است که هنوز هم با بی توجهی اجازه می دهیم که این مرض همه وجوه هنرمان را فرا بگیرد. اما به راستی چرا با وجود اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شدیم باز هم در تکرارشان پافشاری می کنیم و مشتاقیم که رفتاری مشابه قبل داشته باشیم! ما

هم اکنون تجربه سالهای گذشته را در کیسه داریم و نقل داستان تقلید ما از غرب به اندازه کافی خسته کننده و تکراری شده و به ظاهر فرق سره از ناسره را می دانیم اما اشکال در کجاست که در چند نمایشگاه که با عنوان هنر مفهومی برگزار شده، شاهد آثاری هستیم که بیشتر به درد تزئین اتاق خواب شیفتهگان موسیقی راک آمریکایی می خورد و یا شبیه سیگار کشیدن نوجوانانی است که با این کار می خواهند بگویند بزرگ شده اند.

اما هیچ کس با این کارها بزرگ نشده و نمی شود شاید اشکال کارمان در آنجا باشد که با وجود تجربیاتمان هنوز نغمه می دهیم که دوره ها می آیند و می روند و دوره های جدیدتر، اندیشه و زبان خاص خود را می طلبند و با دوره های قبلی فرسنگ ها فاصله دارند. ما نمی توانیم نسخه ای را که برای هنرمندان نسل پیش می پیچیدیم برای نسل حاضر هم بیچیم و بالاخره این که شاید تمام اینها عوارض مرض پست مدرنیسم باشد که اگر به جانی رسوخ کند همه وجودش را مثل خوره می خورد.

امروزه، پست مدرنیسم همه ابعاد زندگی انسانی را از آن خود کرده و او را به تأییری هایدگری در حد فاصل خدایانی که گریخته اند و خدایانی که هنوز نیامده اند، تنها و بی کس و مسخ شده از سرنوشت تلخش رها کرده است. در یک جمع بندی مختصر و تقریبی (البته با صرف نظر از تفاوتی که محققان نسبت به واژه های پست مدرن، پست مدرنیته و پست مدرنیسم قائلند) ریشه های متعددی را می توان به عنوان بستر زمینه ساز اندیشه پست مدرنیستی دنبال کرد. بحران های موجود در دل مدرنیسم و سرخوردگی و عدم توفیق در تحقق آرمانهای خیالی

اندیشه مدرنیستی به همراه ظهور جوامع پسا صنعتی و کلان شهرهای پس از جنگ های جهانی و رشد فزاینده تکنولوژی و انقلابات حاصل از عصر اطلاعات و نیز زایش جنبش های متنوع فکری چون پسا ساختارگرایی، شالوده شکنی، پدیدارشناسی هرمنویتیکی و... زمینه را برای شکل گیری جریانی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراهم آورد که با سرعتی غیر قابل باور زندگی بشر را به زیر سلطه خود می کشد. و امروزه همین پست مدرنیسم ابزار دست سودجویانی است که مشغله ای جز تحمیق خلاق و بهره کشی و سوء استفاده از آنها را ندارند.

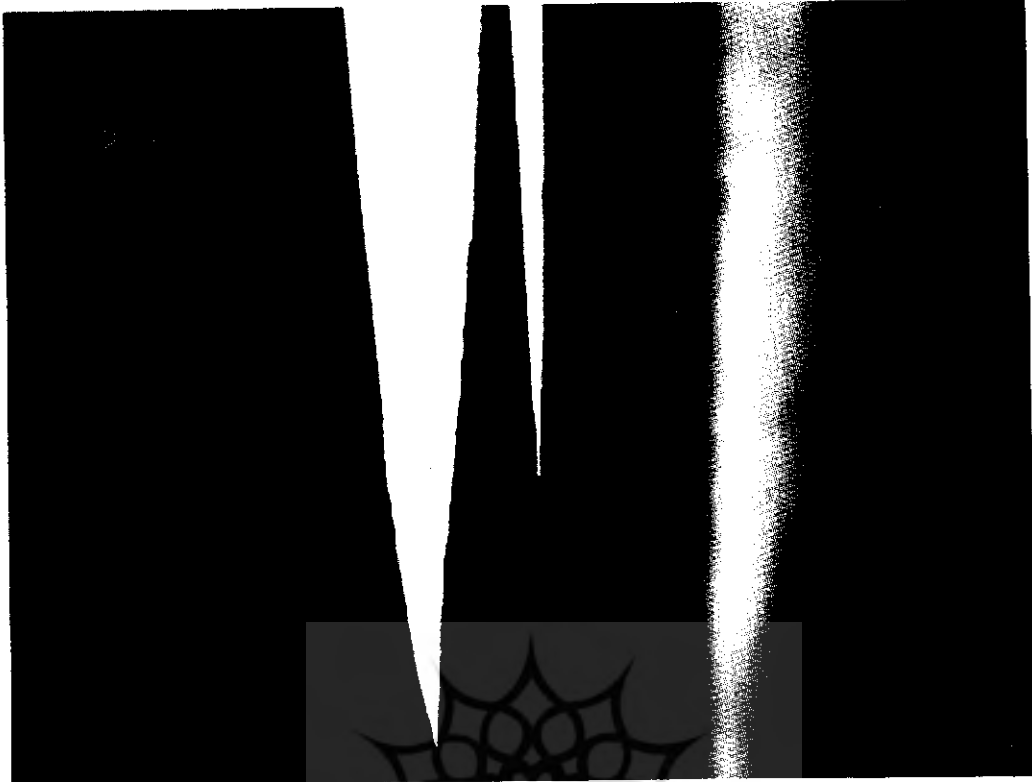
پست مدرنیسم با چهره ای دروغین، ویتترین کالاهایش را به زیبایی و جذابیت هر چه تمام تر برای مخاطب از همه جا بیخبرش می چیند. کالاهای تاریخ مصرف گذشته ای چون مرکزیت زدائی، روحیه پلورالیستی، نفی فرا روایتها، ماهیت چندگمتانی، نفی کلیت، بازیهای زبانی، هتروتوپیا و هزار و یک جور ادا و اطوار دیگر و چقدر هم خوب می چیند و چقدر تردستانه مخاطبش را در محاصره ای چندرسانه ای هیپنوتیزم می کند. پست مدرنیسم، فرهنگی بیمار را تبلیغ می کند که انسان را به پرتگاه تباهی میراند و واضح است که در چنین

بستری، هنر، اگر هم صادق باشد کاری ندارد جز گزارش این تباهی. اما با همه این اوصاف و احوال وقتی که با دقت بیشتری به این معضل نگاه کنیم می بینیم که پست مدرنیسم آنقدرها هم جریان قدرتمندی نیست و شاید کوتولگی مخاطب امروز است که قامتش را بلند جلوه می دهد.

حتماً می دانید داستان آلن سوکال فیزیکدان را که چگونه با آن دو مقاله ای که در اولی فیزیک مدرن و پست مدرنیسم را اجزایی لاینفک از یک پیکر می خواند و با بکارگیری اصطلاحات پست مدرنیستی و استفاده از بازیهای زبانی و فهرست کردن لیستی از اسامی روشنفکران پست مدرن مقاله ای می نویسد که صدای به به و چه چه خیلی از شیفتهگان پست مدرنیسم را در آورده و چطور دو هفته بعد در مقاله دوم اعتراف می کند که مقاله قبلی چیزی جز یک شوخی و موتاژ نوشتاری نبوده، پته همه این بیخبران را روی آب ریخته و به ریش همه می خندد. و البته حالا بگذریم که با همه این احوال، پست مدرنیسم مد روز و پزروشنفکرانه و سند سواد این روزها شده است.

امروزه که هنرمندان دیگر خود را به عقیده داشتن آلوده نمی کنند، چطور می توان هنر بیشتاز را به دست جریانهای این چنینی سپرد. هنر مفهوم گرا هم هنری است که در بستر پست مدرنیسم ظهور کرده و اگر کسی از زیر ساخت های آن آگاهی نداشته باشد بهتر است که وارد این بازی نشود. متأسفانه به علت عدم درک و شناخت کافی در خصوص خوب و بد کانسپچوالیسم، شاهد آثاری هستیم که در آن، هنر به رسانه تقلیل می یابد و بداعت هنری هم به تنوع متریان.





برای این که بحث خود را به شکلی سر و سامان بدهیم، به شرایط شکل‌گیری نیازهایی که هنرمند معاصر را به چنین جریانی کشانده اشاره می‌کنیم.

فرهنگ کنونی غرب نتیجه بخش اعظمی از تحولات قرون گذشته و فرزند جوامعی است که حالا دیگر تجربه رنسانس، رفورماسیون، انقلابات صنعتی، عصر روشنگری و غیره را از سر گذرانده و در جهانی که راسیونالیزم آن را معنویت‌زدایی کرده، عطش قدرت، او را سوژه‌ای بی‌مقدار می‌کند. پس آئین‌های مصرفی را می‌سازد و غافل از تاریخ مصرف این تجدد همچنان به جلو می‌راند. در آغاز قرن، حرکت هنرهای تجسمی از فیگوراسیون به سمت آبسترکسیون و سپس تأثیر شاخه‌های دانش و علوم انسانی به سرعت تولد سبک‌ها می‌افزاید.

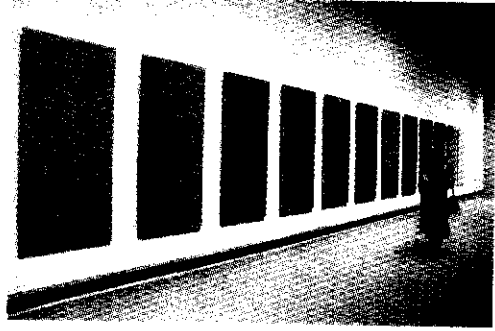
تحولات تکنولوژیک تعریف تازه‌ای از متریا را به ارمان می‌آورند. والتربنیامین مرگ تجلی در هنر را اعلام می‌کند و اثر هنری به کالای مصرفی تبدیل می‌شود تا این که نوبت به کانسپچوالیسم می‌رسد. کانسپچوالیسم عکس‌العملی است از هنرمندان پیش‌تاز دهه هفتاد که صدای به تازگی خوردن کفگیر مدرنیسم را شنیده‌اند و در بندر به دنبال هنری هستند که جاه طلبی‌هایشان را پاسخ گوید. مینیمالیزم به پایان خط رسیده و جنبه‌های خشک و ساده شده فرمالیستی‌اش بیش از حد خسته‌کننده است.

هنر با دست به دامان شدن نقد معاصر، پراکسیس هنری را در مشارکت مخاطب می‌جوید. جوزف کاسوٹ از نظریه‌پردازان هنر کانسپچوال می‌نویسد هنر کانسپچوال به دو بخش قبل از دوشان و بعد از دوشان تقسیم می‌شود

آثاری که در آنها هر اندیشه سطحی بهانه‌ای می‌شود برای ارضاء، وسوسه ارانه اثر و همه ساخت اثر محدود به سلیقه‌ای تزئینی می‌شود که چقدر خود این سلیقه ناشیانه و بازاری است. و سوال اصلی این است که چرا در این زمان یعنی زمانی که دیگر در آن محدودیت‌های دست و پاگیر هنر گذشته تا حدودی تعدیل شده، این بار خود هنرمند در برقراری محدودیت‌های تازه اصرار می‌ورزد. متأسفانه در اکثریت آثار مفهوم می‌شود. هنر مفهوم‌گرا به زبانی تزئینی ترجمه می‌شود و چقدر هم بد ترجمه می‌شود و این بد ترجمه کردن تا به آنجاست که هم دستمان را از ساخت هنر کوتاه کرده و هم هیچ مصداق و خط و ربطی با معادل غربی ندارد.

بد نیست در اینجا به نمونه‌هایی از عوامل تأثیرگذار در چگونگی شکل‌گیری و نیز نظریات بنیانگذاران این جریان توجه کنیم تا پرت بودن بسیاری از آثار ارائه شده را بهتر دریابیم. برنگاهی گذرا می‌بینیم که غرب گذشته‌ای را پست سردارد که مراحل تکاملی آن نهایتاً به هنرهایی مثل هنر مفهوم‌گرا می‌رسد و در واقع این هنر برای هنرمند غربی، نوعی نیاز زمانه بوده است.

حال اگر نظری گذرا به این عوامل موثر بیافکنیم با ترافیک بی‌پایانی از زمینه‌ها و زیرساخت‌ها در فرهنگ غرب مواجه می‌شویم که خود غربی‌ها به نسبت میزان تأکید و یا تأییدشان، برای هر کدام از آنها مکتب و مشربی مستقل ساخته‌اند که همواره در ساز و کاری مداوم متولد شده و می‌میرند که بررسی این زمینه‌ها هم از عهده این جور مقاله‌ها خارج است و مجال دیگری را می‌طلبد. اما ما



## راندو

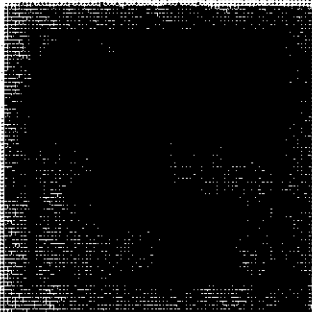
آموزش جهاد دانشگاهی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران با همکاری نگارخانه برگ، نمایشگاهی از راندهای طراحی صنعتی، معماری، دکوراسیون داخلی و طراحی کاربردی برپا نمود. این نمایشگاه که در محل نگارخانه برگ برگزار شد و از ۲۷ شهریور تا ۴ مهرماه ادامه داشت، آثار محمد صادق ژبان، محمد پرویزی و حمید فتوره چپانی را در معرض دید علاقمندان قرار داد.

روی خط خبر

## Painting - Photography

### و آثار نقاشی

مجید کورنگ بهترین نمایشگاهی از آثار عکس - نقاشی خود را از ۵ تا ۱۵ شهریور ۱۳۸۰ در نگارخانه برگ در تهران به نمایش درآورد. در همین نگارخانه و در همین زمان، نمایشگاهی با نام «جوانی برپا بود همینان در زمان و مکان مذکور» نمایشگاهی از آثارش در این نگارخانه برگزار شد. در این نمایشگاه، آثارش را در نگارخانه حاضر مشاهده می‌کنند. در این نمایشگاه، آثارش را در نگارخانه حاضر مشاهده می‌کنند. در این نمایشگاه، آثارش را در نگارخانه حاضر مشاهده می‌کنند. در این نمایشگاه، آثارش را در نگارخانه حاضر مشاهده می‌کنند.



مجید کورنگ در نگارخانه برگ

که بخش اول چیز بی اهمیتی است که باید نور ریخته شود و آثار هنری قضایای تحلیلی هستند برای تعریف حدود هنر. در واقع موج مفهومی سال‌های ۱۹۶۰ به تولد حاضر و آماده‌های دوشان در دهه بیست مربوط می‌شود. مارسل دوشال هنرمند فرانسوی «هنر برای اندیشه» را جایگزین «هنر برای هنر» می‌کند و در مسیری مخالف با همه گرایشات هنری آن زمان حرکتی را شروع می‌کند که محور اصلی‌اش ایده ذهنی است و با نفرت به هنر موزه‌ای و اثر هنری، - این شیء متمایز و خودپسند و این کالای لوکس - از هنر فرمالیستی هم عصرانش فاصله می‌گیرد.

هنر مفهوم گرا و دیگر شاخه‌های آن هنر را به نمایش تقلیل می‌دهند و همه توجه هنرمند را معطوف می‌کنند به عجیب و غریب کردن پراکسیس هنری؛ و سرمشق هنرمند می‌شود آن حکم هارولد روزنبرگ که هر چه هنرمند تولید کند اثر هنری است. هنرمندان آن زمان دیدگاه‌های جالبی درباره هنر مفهوم گرا دارند. مثلاً داند جاد می‌نویسد اگر کسی می‌گوید این هنر است حتماً همین طور است. و این گونه است که آرام آرام اندیشه‌های هنرمندان معاصر در خصوص ماهیت این هنر شکل می‌گیرد. و همان طور که می‌بینیم همه این تحولات نتیجه نیازی است که فرهنگ غرب طلب کرده است، اما ما چطور؟ ما که چنین پیشینه‌ای را در پشت سر خود نداریم، پس چگونه است که در هنر خود دیدگاه‌های فلاسفه اروپایی و روشنفکران فرانسوی را کلاژ می‌کنیم؟ و حالا که هنرهای تجسمی در غرب، دیگر از این اداهای بی‌مزه خسته شده است، خیلی‌ها در این طرف دنیا جذب لوسبازی‌های عده‌ای هنرمند نماهای ابلهش شده‌اند و با ستایش‌های سر از پا نشناخته‌ای که تقلید سست دهمی از زیاده‌های بلاهتشان است می‌خواهند برای خود هنری دست و پا کنند که هم دست و پایشان را ببندد و هم شعورشان را زایل کند. تقلید چشم بسته چه از کلاسیسم اومانستی رنسانس باشد، چه از کوبیسم و چه از کانسیجوالیسم فرقی در ماهیتش نمی‌کند گرچه در نگاه اول، ظاهر بعضی از آنها موجه تر است، اما وای بر هنری که به سادگی تن به این سبک سری‌ها می‌بازد. نقاشی معاصر در این شکلش بیراهه ایست که مبدأ و معادش خودپسندی‌های هنرمند غربی است و انسان را به جهانی فرامی‌خواند که پوچی و تباهی او را به انزوایی مرگبار کشانده است و جبران این غفلت با هنرمندان متعدد است که خاطره هنر، آن وجود عزیز و از دست رفته را بار دیگر در دلان زنده کنند.